

عیسیٰ سپہبدی

فظ  
جا  
مفسر  
عالم  
غیب

پروشکاه عالم  
پرتال جامع عالم



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی  
پرتال جامع علوم انسانی

تالار فرانسوی

سه‌شنبه ۹ دی ماه ۱۳۴۸

بنازم به بزم محبت که آنجا گدائی به شاهی برابر نشیند

۱ - قلع پر کن که من در دولت عشق

جوانبخت جهانم گرچه پیرم

۲ - چون لاله می بین و قلع در میان کار

این داغ بین که در دل خونین نهاده ام

۳ - چون شمع نکوروی در رهگذر باد است

طرف هنری بر بند از شمع نکوروی

۴ - تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول

جانم بسوخت آخر در کسب این فضائل

اما در باب حافظ :

گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان

هرجا که نام حافظ در انجمن برآید

این چه سرتی است ، چه معنائی است ، چه حکمتی است که ندای حافظ در دل ما

ایرانیان فارسی زبان ، عالیم و عامی ، کافر و زندیق ، مؤمن و مسلمان ، گبر و نصاری ،

لوطی و قلندر ، دغل باز و پاکباز در دل همه مقام و منزلتی دارد ؟

پاسخ این سؤال فی الجمله در اینست که حافظ هنر شعر فارسی را هم از لحاظ تکنیک یعنی رموز و فنون ختلاقیّت شاعرانه و دیگر بلند پروازی اندیشه و لطافت، ذوق سرشار، سحر بیان، لطف سخن و همچنین صفای محبت، تجربه تمام عیاری در عشق و پاکبازی محبت را تا درجه رقت و ظرافت و سحر و افسون رسانیده است. تجربه عشق را از درجات ادنی تا مرتبه متعالی و مسحور کننده عشق الهی به مرتبه درجه کمال چشیده و بازبان و هنری بدیع و لطیف و صاف و بیان کرده است.

پرچم حافظ و اسم اعظم مکتب خاص وی، مفهوم عمیق و لایتناهی این واژه حقیر و یک هجائی «رندی» است که اغلب با مفهوم پرمایه و سرشار عشق هم عنان و هم پایه است: رندی، چابکی و هوشمندی در طریق و مکتب عشق:

«عاشق شود آر نه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده رمز مقصود از کارگاه هستی»

«تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول

جانم بسوخت آخر در کسب این فضائل»

لیکن این رهروی عمیق و اصیل که خواجه شیراز برای وصل به کعبه مقصود و آستان قدس الهی به جسم و جان هموار کرده است در طی طریق و تلاش عاشقانه با انواع شکست ها، افتادگی ها، اشک و حرمان و سوز و گدازها، سرکوفتگی ها، انواع رنج و محن و غنچ و دلال های روحی و معنوی ملازم بوده است، چون راه عشق، راه لایتناهی است. خلاصه تحصیل عشق و رندی در مکتب حافظ، زیباترین، مجلل ترین، شریف ترین، ارزنده ترین و عزیزترین فضائل است که فرمود:

«تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول

جانم بسوخت آخر در کسب این فضائل»

«رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنراست

حیوانی که ننوشد می و انسان نشود»

زیرا نفس آدمی که در طایفه انسان و بنی نوع بشر نطفه وجود حقیقی است ، به منزله اقیانوس بی حد و کران و لجه عمیقی است که لاینقطع دستخوش جزر و مد و طوفان های عظیم و سهمناک می گردد. انسان در جنبه و نشئه طبیعی گرفتار و اسیر مقتضیات طبیعت است . لیکن لطف و احسان و کرامت قادر متعال طرق و وسائلی فرا راه انسان قرار داده است که به دستگیری آن و همت بالغه خود بتواند از گرداب نفس امّاره بسوی نفس لوّامه و نفس مطمئنّه حرکت کند و در سر منزل مقصود به مقامات معنوی و حقایق ملکوتی واصل گردد .

در مکتب « تنوزوفی » که مخلوطی است از فلسفه برهمنائی و بودائی هند مراتب نفس را به جسم خاکی تاریک<sup>۱</sup> ، جسم ستاره ای<sup>۲</sup> و جسم اثیری<sup>۳</sup> تعبیر کرده اند . نفس که حقیقت وجود است وقتی به حالت تحرك در آید از تاریکی محض به روشنائی خورشید حقیقت سفر می کند و روح آدمی صیقل می یابد که در عرفان آریائی و اسلامی با عناوین پاکدلی و روشندلی اصطلاح کرده اند .

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که درس عشق در دفتر نباشد  
رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار ؟

پژوهشگاه علوم کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل باید پس

\*\*\*

حافظ شاعری عارف است و بیش از هر سخن گستر دیگر به دقایق و حقایق عرفان آشناست . سروده هایش نیز نشانی از شیوه و کیفیت معنویت اوست و می توان گفت که مشرب عارفانه خاص او رنگ آمیز سخنان شورانگیز اوست .

1- Le corps physique opaque : جسم خاکی تاریک

2- Le corps astral : جسم ستاره ای روشن

3- Le corps éthérique : جسم اثیری

## عارف :

حافظ از این گروه که واصلان حقیقت‌اند همه جا به نیکی یاد می‌کند و پیداست که به این طایفه نیک می‌اندیشیده‌است .

« من اگر باده خورم ورنه چه کارم باکس

حافظ راز خود و عارف وقت خویشم »

گرچه حافظ در بیت فوق عارف را به دو معنی لغوی و مصطلح آن استخدام کرده‌است با اینهمه می‌توان پی برد که ایندسته را صمیمانه می‌پسندیده‌است چنانچه جای دیگر دربارهٔ عارفان می‌سراید :

« طرّه شاهد دنیا همه مکر است و فریب

عارفان بر سر این رشته نجویند نزع »

حتی در جایی عارف را مستحق این جایگاه رفیع می‌داند که سر حلقه‌ی رندان جهان باشد :

« درخرقه چو آتش زدی ای عارف سالک

جهدی کن و سر حلقه‌ی رندان جهان باش »

در بیت دیگر عارف را واقف به اسرار الهی می‌داند :

« سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت

در حیرتم که باده فروش از کجا شنید »

گاهی نیز از فقدان عرفای وارسته دل‌تنگ می‌شود و آرزو می‌کند که ای کاش مرد مرد بودی که به اسرار نهفته‌ی آفرینش راه یافتی :

« عارفی کو که کند فهم زمان سوسن ؟

تا پرسد که چرا رفت و چرا باز آمد ؟ »

در غزل‌های دیگر :

- ۱ - به آب روشن می عارفی طهارت کرد  
 علی الصّباح که میخانه را زیارت کرد
- ۲ - عکس روی تو چو در آینه جام افتاد  
 عارف از خنده می در طمع خام افتاد
- ۳ - ساقی ار باده ازین دست به جام اندازد  
 عارفان را همه در شرب مدام اندازد .

### درویش :

حافظ نسبت به این طایفه نیز خوشبین است، حتی خود را از ایشان می شمارد و آرزو می کند که چون درویشان خرسند باشد :

« در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است

خدایا مُنعمَم گردان به درویشی و خرسندی »

سرانجام حال و مقام این طایفه را در غزل مجلی بامطلع :

« روضه خلد برین خلوت درویشانست

مایه مجتشی خدمت درویشانست »

تجلیل می کند و در حقیقت مقام ( درویشی ) کاملاً مترادف با مقام « رندی » است که حافظ پرچم خود قرار داده است، به زعم حافظ « رندی » چالاکی و سبک بالی در طریق معرفت است .

حافظ در ذکر مقامات درویشی ، درویشی حقیقی را صاحب فضائل و کمالات

« رندی » حقیقی که پرچم خاص خود اوست می داند و می ستاید :

« چون مصلحت اندیشی دوراست ز درویشی

هم سینه پر از آتش هم دیده پر آب اولی »

همچنین درویش بر جفای دوست صابر است ، جفا می کشد و خوش است ، اگر

هم گاه ناله‌ای سر می‌دهد حافظ به او هشدار می‌دهد :

« درویش مکن ناله ز شمشیر احباً

کاین طایفه از کشته ستانند غرامت »

درویش حقیقی از دنیا چشم پوشیده است که جهان و هر چه در آن هست نزد او

بی مقدار است :

« درویش را نباشد برگ سرای سلطان

ماژیم و کهنه دلقی کآتش توان زد »

**صُوفی :**

اما در باب « صوفی » حافظ به این طایفه ناخسته است زیرا که این فرقه وارستگی و درویشی را دکّان ساخته بانوسلّ به تزویر و ریا دیگران را فریب می‌دهند . باوصف این بین صوفیان صدیقان و راستگاران و راستگاران بامزوران و اهل رزق و فریب وجه تمایزی قائل گردیده است :

در این صوفی‌وشان درّدی ندیدم

که صافی باد عیش درّد نویشان

صوفی نهاد دام و پسر حقّه باز کرد  
بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

**قلندر :**

نیز در نظر خواجه درویش رند گونه ایست که از مرحله آداب قشری در گذشته چنان خالص و بی غلّ و غش گشته که می‌تواند در حلقه عاشقان پاک باز درآید ، زنار ببندد و به ذکر تسبیح ملک پردازد .



« وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر

ذکر تسبیح مَلَك در حلقه زنار کرد »

در جای دیگر نیز خواجه رندان پاکبازان را بدین صفت متصف ساخته است:

۱- سوی رندان قلندر بره آورد سفر

دلق بسطامی و سجاده طامات بریم

۲- بدر میکند رندان قلندر باشند

که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

\*\*\*

اکنون مکتب خاص حافظ : مکتب حافظ یکی از زیننده‌ترین و لطیف‌ترین مکاتب سمبولیست هنری و عرفانی است . شیوه سمبولیسم و برقرار کردن اصطلاحات خاص که تلویحاً مراتب و مقامات سلوک و تربیت نفس را از مرحله نفس امّاره تا ذروه اعلای نفس مطمئنّه مجسم می‌سازد . مذهب و مکتب‌رندی و اطلاق لقب‌رندی در مکتب خاص حافظ عالیترین مقام و پرچم یا سجع مهر مکتب خاص اوست .

شیوه سمبولیسم وسیله‌ایست که در آن با توسل و تمسک به اشارات و کنایات گویا و لطیف مراحل و مقامات سلوک و تربیت نفس را از مرحله نفس امّاره که مرحله خور و خواب و شهوت است تا ذروه اعلای نفس مطمئنّه مجسم می‌سازد . کیمیاگری عشق و داروی محبت طریقه وصول به حقیقت معنوی و خود سوختگی است . سالک پاک باخته ، پاک سیرت از همه علایق گسسته ، خود سوخته بنحو تمام عیار و به حق پیوسته به مصداق آنکه فرمود : « قطره باران ما گوهر یکدانه شد » قطره سان در امواج تابناک اقیانوس ازلی و ابدی محو و نابود شدن :

از ازل آزاد گشتن و زابد      همدم سرّ هم اکنون آمدن

در طریق پاکی و صفا در قلّه‌های سیمگون هیمالیا در حال معاشقه با حضرت حق

ثبات می‌یابند و به عشق الهی زنده می‌شوند . فلسفه ورد و تذکر ، طلسم الله اکبر در دل

ایشان ملکه ذاتی می‌شود . دوختن چشم باطن بسوی حق ، شیون کردن و گریستن در آرزوی دیدار درخلوت و جلوت درهشیاری و ناهشیاری از نهاد ایشان قطع نمی‌شود . همواره در سوز و گداز در تمنای وصل به زاری خوشدلند و مشکور .

بدین ترتیب لحظه درخشان و ظریف و لطیف زمان همرنگ و هم طراز و هم عنان ابدیت می‌شود .

اکنون برای نمونه و حسن ختام اجازه بفرمائید در سیاق سمبولیسم عارفانه حافظ از ابیات گزیده استمداد نموده ظرافت طبع و رقت اندیشه این عارف سخن گستر را با اختیار عناوینی که مبین سمبولیسم خاص حافظ است عرضه بداریم :

### رندان

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز  
ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست

### رندی و خوش زیستن

حافظای خور و رندی کن و خوش باش ولیک  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را  
رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار طاعات فریبی  
کار ملک است آنکه تدبیر و کفایت بایش  
عاشق و رندم و میخواره به آواز بلند  
وینمه منصب از آن حور پریش دارم  
میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز  
و آنکس که چو ما نیست در این شهر کدام است  
توبه زهد فروشان گرانجان بگذشت  
وقت رندی و طرب کردن رندان پیدا است

\*\*\*

## رندی و عشق

ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم  
 با ما منشین و گرنه بد نام شوی  
 صلاح و توبه و تقوی ز ما بجو حافظ  
 ز رند و عاشق و مجنون کسی نخواست صلاح  
 من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه  
 هزار شکر که یاران شهر بی گنهند  
 عاشق و رند و نظر بازم و می گویم باز  
 تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام  
 نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ  
 طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد  
 عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است  
 چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد  
 مرا به رندی و عشق آن فضل عیب کند  
 که اعتراض بر اسرار علم غیب کند  
 تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول  
 جانم بسوخت آخر در کسب این فضائل  
 روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق  
 شرط آن بود که جزره آن شیوه نسپریم  
 همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود  
 دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم

### رندی ، مستی و درد کشی

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم  
 شیوهٔ مستی و رندی نرود از پیشم  
 رموز مستی و رندی زمن بشنونه از واعظ  
 که با جام و قدح هر دم ندیم ماه و پروینم  
 ما عیب کس به مستی و رندی نمی کنیم  
 لعل بتان خوش است و می خوشگوار هم  
 پیام داد که خواهم نشست با رندان  
 بشد به رندی و دردی کشیم نام و نشد

### رندی و سرگشتگی

میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز  
 وانکس که چومان نیست در این شهر کدامست؟

### رندی و نظر بازی

عاشق و رند و نظر بازم و می گویم فاش  
 تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

### رندی و شاهد و شراب

حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع تست  
 فی الجمله می کنی و فرو می گذارمت

### رندی و جنون

صلاح و توبه و تقوی ز ما مجو حافظ  
 ز رند و عاشق و مجنون کسی نخواست صلاح

### رندی و عالم سوزی

ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم  
 با ما منشین و گرنه بد نام شوی  
 رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار  
 کار ملک است آنکه تدبیر و سیاست بایش

### رندی و نامه سیاهی

من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه  
 هزار شکر که یاران شهر بی گنهند

### رندی و گدائی

قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند  
 ما که رندیم و گدا دیرمغان مارا بس

### رندی و کرم

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنراست  
 حیوانی که ننوشد می و انسان نشود

### رندی و خرابی

گرچه رندی و خرابی گنه ماست ولیکن  
 عاشق گفت که «تُو» بنده بر آن می داری

### رندی و بد نامی

کجا یابم وصال چون تو شاهی  
 من بد نام و رند لاابالی؟

### رند مست و راز دان حقیقت

راز درون پرده ز رندان مست پرس  
 کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

ترسم که روز حشر عنان با عنان رود  
 تسبیح شیخ و خرده‌ی رند شرابخوار  
 به صفای دل رندان صبحی زدگان  
 بس در بسته که به مفتاح دعا بکشایند  
 رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس  
 گوئی ولی شناسان رفتند از این ولایت  
 از جاه عشق و دولت رندان پاکباز  
 پیوسته صدر مصطبه‌ها بود مسکنم

### رندی و قلندری

بیدر میکند رندان قلندر باشند  
 که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی  
 سوی رندان قلندر بره آورد سفر  
 دلق بسطامی و سجاده طامات بریم

### زند شاهد باز

صبا نگر که دمام چو رند شاهد بازنی و مطالعات فریبی  
 گهی لب گل و گه زلف ضمیران گیرد

### رند عالم سوز

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار  
 کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بایدهش

### رندی و پارسائی

مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ  
 ولی معاشر رندان پارسا می باش

خوبان پارمی گوی بخشندگان عمرند

ساقی بشارتی ده رندان پارسارا

اکنون که شمه‌ای از جلال و عظمت روح حافظ در تلو اشعار سحرانگیز او بیان  
شد اجازه فرمایند به عنوان حسن ختام و ختم کلام با فریاد و ناله دردناک او بسنده کنیم و  
به روح پاک آن طائر قدس رَحمتی دسته جمعی بفرستیم :

شهر خالی است ز عشاق بُود کز طرفی

مردی از خویش برون آید و کاری بکند؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی